



مقایسه ای بین اندیشه های پست مدرن و سنت گرایی

سنت و مدرنیته از دو منظر

حسین شقایق

(دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه)

اشاره :

در این مقاله در صدد آنیم که سنت گرایی و پست مدرنیسم را از دو جهت با یکدیگر مقایسه کند: اول از حیث توجه هر کدام به سنت و آموزه های سنتی و ارجاع به گذشته و دوم از حیث نگاه انتقادی ای که هر کدام از آنها به مدرنیته و نگرش مدرن دارند. در مورد اول سنت را از نگاه سنت گرایی تعریف می کنیم و به تفاوت سنت در اندیشه پست مدرن و سنت گرایی اشاره می کنیم. به طور خلاصه می توان گفت مهمترین این تفاوت ها در این است که در نگرش پست مدرن سنت در کنار خرده روایت های دیگر مطرح می شود، بر خلاف سنت گرایی که سنت در آن محوریت دارد. در مورد دوم نیز خاطر نشان خواهیم کرد که انتقاد هر دو گرایش فکری به مدرنیته ناظر به وقایع و پدیده های یکسانی است که مولود نگرش مدرن و روشنگری است ولی در نهایت راه حل ارائه شده هر کدام از آنها (سنت گرایان و پست مدرن ها) تفاوت هایی دارد که منبعت از تفاوت در هستی شناسی ای است که سنت گرایان اختیار کرده اند.

«سنت» در دو نگرش پست مدرن و سنتگرا یکی از نکات اصلی ای که اندیشمندان پست مدرن در نقد اندیشه مدرن غربی مدنظر دارند، یک جنبه نگری اندیشه مدرن علی الخصوص نسبت به عقلانیت مدرن است. اندیشه مدرن تعریفی خاص از عقلانیت ارائه می دهد و بر همین اساس هر چیز را با این ملاک می سنجد و به عقلانی و غیر عقلانی تقسیم می کند و آنچه را که با این ملاک، عقلانی می داند، هنجار و متعارف و آنچه با این ملاک ناسازگار است، ناهنجار و غیر متعارف می خواند و به حاشیه می راند.

به باور انسان مدرن کسی که مرتکب عملی نا متعارف و ناهماهنگ و متضاد با زندگی و عقلانیت مدرن می شود و کسی که دارای ایده های کهنه و غیر معمول است و اندیشه اش با اندیشه متعارف مدرن سازگار نیست، فردی غیر عقلانی و یا به تعبیری مجنون و دیوانه است.

نخستین کتاب معروف میشل فوکو، از اندیشمندان فرانسوی معاصر در حوزه اندیشه های پست مدرن، «تاریخ جنون» نام دارد. به نظر فوکو «بیمارستان» (دیوانه خانه) پدیده ای مولود مدرنیته است. در جامعه سنتی دیوانگان درون جامعه هستند و از متن جامعه مفارقت نمیکنند. در جامعه سنتی دیوانه داخل یک خانواده هست و زندگی خود را دارد: می خورد، کار می کند و حتی ازدواج می کند و صاحب فرزند می شود.

اما نگرش مدرن با تعریف و تحدید عقلانیت خاص خود، استاندارد را برای همه شئون زندگی انسان معرفی می کند و کسی را که خارج از این عقلانیت بیندیشد و مغایر با این استاندارد عمل کند فردی غیر عقلانی و نامعقول و به اصطلاح دیوانه

می خوانند. برای چنین فردی جایی برای زندگی در جامعه مدرن نیست. جامعه مدرن او را از خود طرد می کند. و در گوشه ای از شهر حصار می کشد و او می کشد و به تدریج افراد دیگر غیر معقول را وارد آنجا می کند و دیوانه خانه درست می شود. این تخصیص اصلی عقلانیت مدرن است. عقلانیت مدرن از این حیث انحصارگراست، یعنی عقلانیتی متافی با استانداردهای خود را بر نمی تابد.

در نگرش مدرن مهم نیست که غیر عاقل و یا دیوانه چه نگرشی دارد و اصلاً مهم نیست که دیوانه قدرت تفکر و اندیشه را دارد یا خیر و اصلاً آیا دیوانه جقدر سواد دارد بلکه آنچه دیوانه را دیوانه می کند و موجب می شود که او مستحق حبس در دیوانه خانه (بیمارستان) شود ناهنجار بودن و مدرن نیندیشیدن اوست. بنابراین ممکن است افرادی که در دیوانه خانه بسر می برند حتی افرادی باشند که در زندگی ارزش های بسیاری را محترم می شمارند ولی چون این ارزش ها همان ارزش های مدرنیته نیست آنها محکوم به حبس در دیوانه خانه هستند. فوکو با این تاملات، دیوانه خانه و به طور کلی حاشیه ها را محصول مدرنیته می داند.

حاشیه ها همان پدیده هایی هستند که در اثر تراکم افراد خارج از استاندارد زندگی مدرن و طرد آنها توسط جامعه مدرن در اطراف و خارج از متن جامعه مدرن ظاهر می شوند. فساد خانه ها، بیمارستان ها، بیمارستان ها، خانه های سالمندان، محله هایی که افرادی در آن به راحتی مواد مخدر وارد و بدل می کنند. محله های فقیر نشین اطراف شهرهای بزرگ کشورهای غربی مصادیقی از این حاشیه ها هستند. در واقع مدرنیته با نگرش یک

جنبه خود موجب بروز این پدیده ها شده است. مدرنیته با مطلق کردن نگرش خود موجب شد در جامعه مدرن شاهد بروز پدیده حاشیه و متن باشیم. متن، آن چیزی است که منطبق با استانداردهای مدرن، قانونی، هنجار و مقبول است. اما همه انسانها نمی توانند خود را با این استانداردها منطبق کنند. بنابراین در حاشیه رانده می شوند. اما همیشه نمی توان حاشیه را در حاشیه نگه داشت. چرا که حاشیه ها به مرور زمان فریه می شوند و به صورت زیرزمینی و به تدریج وارد متن جامعه مدرن می گردند. اینجاست که حاشیه ها سرنوشت جامعه را عوض می کنند.

حاشیه و متن مولود عقلانیت یک جنبه نگر مدرن است. حاشیه و متن جنبه و بعد دیگری از ثنویت حاکم در اندیشه غربی است. متفکر بزرگ قرن بیستمی آلمانی؛ مارتین هایدگر، ریشه این ثنویت را در اندیشه های افلاطون می داند. او بود که برای نخستین بار عالم را به دو بخش متغیر و نامتغیر (یا همان عالم مادی و عالم مثل) تقسیم کرد و این ثنویت در اندیشه مدرن در فیلسوفی همچون دکارت باز به نحو دیگری حفظ شد. دکارت جوهر را به دو قسم مادی و روحانی دانست و همین دو قسم را در وجود انسان نیز محفوظ دانست و بدن و روح انسان را از دو جوهر متفاوت تلقی کرد و بدین گونه انشقاقی را در وجود انسان ایجاد کرد که متفکران بعدی نتوانستند به نحو مطلوب این انشقاق را در وجود انسان بر طرف کنند.

هایدگر مشکل تفکر مدرن را برای انسان این می داند که مدرنیته از ابتدا انسان را بی خانمان کرد. انسان همچون جوهری روحانی تصور شد که در دنیا که از جنس جوهر مادی است جایگاه

مشخصی ندارد.

می بینیم که در نگاه این اندیشمند (که از طلایه داران اندیشه پست مدرن است) نگاه انتقادی خاصی به مدرنیته وجود دارد. عموماً از جمله خصایص مشترک اندیشمندان پست مدرن نگاه انتقادی به مدرنیته است. اما نباید تصور کنیم که این اندیشمندان خواهان نفی یا طرد کامل مدرنیته هستند. به هیچ وجه چنین نیست. بلکه متفکران پست مدرن بیشتر خواهان طرد مطلق انگاری مدرنیته هستند.

متفکران پست مدرن انتقادهای خود را از حوزه ها و زاویه دیدهای متفاوت مطرح کردند، اما یکی از انتقادهای اصلی، انتقاد به مطلق انگاری اندیشه مدرن بود. بر این اساس دیگر متفکران پست مدرن یک فرا روایت عام و سیستماتیک را بر نمی تابند، بلکه قائل به اعتبار خرده روایت ها هستند. خرده روایت ها هر کدام در حوزه خاصی کارایی دارند و بنابراین حیثیت پراگماتیک دارند. در دوره پست مدرن، نه روایت مارکسیستی، نه روایت هگلی و نه اخلاق کانتی، مطلق نیست. هیچ یک هم به طور کامل نفی نمی شود. آموزه های مارکسیستی ممکن است در برهه هایی خاص در سیاست و اقتصاد کارایی داشته باشند ولی نه در همه برهه ها، زمان ها و مکان ها.

در این نگرش، دین، سنت و اندیشه های سایر اقوام، مثل آیین های شرقی نیز همچون همان خرده روایت ها تلقی می شوند که نه کاملاً نفی می شوند و نه مطلقاً پذیرفته می شوند. انسان در شرایط پست مدرن ممکن است به خاطر خسته شدن از عقلانیت خشک مدرن، حتی به فال بینی روی آورد. او هیچ توجیهی برای فال نمی بیند. عقلاً این کار را نادرست می داند، ولی می خواهد کار خلاف عقل انجام دهد. اما اگر همین فال بینی برای او منفعت عملی هم داشته باشد، بیشتر و بهتر آن را می پذیرد. هر چند عقیده ای هم بدان نداشته باشد. رجوع پست مدرن به سنت هم از همین جنس است. اگر آموزه های بودیسم برای انسان این اثر آرامش بخش تر از هر تعداد قرص دیازپام و لورازپام ... است، چرا به بودیسم روی نیاورد. اما بودیسم فرا روایت انسان پست مدرن نیست. همان انسان که به آموزه های بودیسم روی آورده، ممکن است اتفاقاً خیلی اجتماعی هم باشد، حتی یک سیاستمدار باشد، و در اقتصاد گرایشات مارکسیستی هم داشته باشد.

بنابراین نوعی کثرت گرایی را در شرایط پست مدرن می بینیم که در آن رفع نیاز های عملی محوریت دارد. سنت نیز از همین حیث برای انسان این اثر پذیرفته است. نگرش پست مدرن ممکن است به سنت رجوع کند ولی سنت گرا نیست. این مطابق با ویژگی کثرت گرایی پست مدرنیسم است. (رک: کپون، ۱۹) ولی این سنت بنا

نیست که به این انسان یک نگرش نظری خاص در مورد مراتب هستی و کائنات ارائه دهد. بنابینست که سیستم سیاسی جامعه را مشخص کند. بلکه این سنت یک خرده روایت در کنار خرده روایت های دیگر است. به قول لیوتار خرده روایت یک تصویر کوچک ارائه می دهد (ونه یک تصویر همه شمول). یک بعد کوچکی از زندگی را سامان می دهد (ونه همه ابعاد زندگی را) در این اثر دیگر فرا روایت و روایت کلانی وجود ندارد: «روایت کلان، ... صرف نظر از اینکه روایتی نظری است یا روایتی رهایی بخش، اعتبار خود را از دست داده است.» (لیوتار ۱۲۵).

نگرش پست مدرن هر چند نگاه قرون وسطایی را کاملاً نمی پذیرد، ولی فاصله گرفتن جامعه معاصر خود را از آموزه های معنوی و مذهبی حس می کند. عقلانیت سکولار مدرن که حاکم بر زندگی اجتماعی مغرب زمین شده در طول زمان باعث ایجاد جامعه ای فارق و فاقد مذهب شده است. مذهب که همانا مطمئن ترین نگاهبان برای اعمال و رفتار تک تک افراد است در جامعه مدرن جایگاهی ندارد.

نگرش پست مدرن خلاف هنجارها و آموزه های نگرش مدرن نیست بلکه دیگر این آموزه ها را مکفی نمی داند. در نگاه پست مدرن همه افکار و اندیشه ها از همه مکانها و زمانها محترم شمرده می شوند و از آنها دعوت می شود که برای بشر امروز سخن بگویند و راه حل ارائه دهند. اهمیت و توجه امروز غربیان به آموزه های معنوی شرق و آموزه های دینی گذشته خود با همین تبیین قابل توجهی است. و این بازگشت به گذشته و سنت، بازگشتی است که پس از تجربه دوران مدرن صورت می گیرد و ناظر به کاستی های آن است. در اینجا سنت پس از تجربه مدرنیته دوباره مطرح می شود. در واقع این بازگشت بیش از آنکه ناظر به جنبه های ایجابی و مثبت سنت باشد ناظر بر کاستی ها، جنبه های سلبی و منفی دوران مدرن است.

اما توجه به سنت در سنت گرایی چنین نیست. بر اساس سنت گرایی، منشاء همه سنن یکی است و به صورت کلی از آن تحت عنوان حکمت خالده یا حکمت جاودان (perennial wisdom) یاد می شود: «این حکمت ازلی (eternal wisdom) که مفهوم سنت را از آن تفکیک نمی توان کرد و یکی از مولفه های اصلی مفهوم سنت را تشکیل می دهد، چیزی نیست مگر همان Sophia perennis در سنت غربی که هندو ها آن را ستانه ذرمه و مسلمانان الحکمة الخالده (و به فارسی جاویدان خرد) می نامند.» (نصر، معرفت و معنویت، ۱۳۶) سنت گرایی نگرش ارتجاعی و بازگشت به گذشته نیست بلکه سنت از منظر سنتگرایی آموزه هایی زنده و جاوید است که در برهه ای از تاریخ توسط انسان مدرن کنار گذاشته شدند. سنت مد نظر سنت

گرایان، دارای منشاء بشری نیست که با گذشت زمان غبار کهنگی و فرسودگی بر آن بنشیند بلکه این سنن در مراتب عالی تر هستی ریشه دارند: «سنت (tradition) ... به معنای حقایق یا اصولی است دارای منشاء الهی که از طریق شخصیت های مختلفی معروف به رسولان، پیامبران، اوتاره ها، لوگوس یا دیگر عوامل انتقال، برای آیند بشر و در واقع، برای یک بخش کامل کیهانی آشکار شده و نقاب از چهره آن ها برگرفته شده است.» (نصر، معرفت و معنویت، ۱۳۵)

سنت گرایان همچون پست مدرن ها منتقد مدرنیته هستند، ولی دارای تفاوت منظر هستند. از منظر سنتگرایی، مدرنیته انحرافی در تاریخ بشر است. انحرافی که در آن سنت ها کنار گذاشته شده و عقلانیت مدرن حاکم شده است. بنابراین سنت گرایی نگاه کثرت گرایانه پست مدرن هارا بر نمی تابد. بلکه در مقابل فرا روایت مدرن، فرا روایت دیگری برای زندگی بشر ارائه می دهد.

از جمله مهمترین نقد های سنت گرایی به مدرنیته این است که در دوران مدرن عالم یک بعدی و یک لایه شد و از عالم تقدس زدایی شد. از جمله وظایف نگرش مدرن این بود که عقلانیتی ارائه دهد که طبق آن انسان به تصویری شفاف و یک بعدی از جهان خود دست یابد. مراتب عالی عالم که بر اساس نگرش قرون وسطایی بر انسان ها نامکشوف بود و برای علم به آن ها نیاز به مقدماتی از جمله ایمان بود، در نگرش مدرن کنار گذاشته شد. در شناخت و معرفت شناسی مدرن هم این یک بعدی شدن وجود دارد. معرفت دارای سلسله مراتب نیست. همه انسان ها بر اساس نگرش مدرن بهره ی مساوی از عقل دارند و موضوع معرفت چیزی جز متعلقات حس نیست. بر این اساس تجربه های عرفانی و معرفتی که از آن ها حاصل می شود جایگاهی ندارد. سنت گرایان این یک بعدی کردن مدرن عالم وجود و عالم معرفت را مورد نقد قرار می دهند: «سنت گرایان استدلال می کنند که تلاش های فلسفه و روانشناسی متجدد برای محدود ساختن قوای درک و فهم بشر به مرتبه جسمانی، مرتبه نفسانی یا مرتبه نفسانی - جسمانی همراه با نوعی اجماع آراء که به تأیید علمی رسیده است، به طور ضمنی امکان شناخت و تصدیق به ساحت سلسله مراتبی و واقعیت مطلق را از میان برده است.» (عدنان اصلا، ۹۴)

بر این اساس مدرنیته راهی به معرفت قدسی باقی نمی گذارد و اصلاً چنین معرفتی را معتبر نمی داند. اما انتقاد سنت گرایی به نگرش مدرن به معرفت و هستی شناسی ناظر به ریشه های آن است. نگرش مدرن از ابتدا تعریفی یک سویه و جزماتی از علم و معرفت و هستی ارائه می دهد و سپس علم و معرفت قدسی و ذو مراتب بودن عالم را با همین نگرش و تعریف جزماتی کنار می

انقلاب در معنای اصلی و ریشه ای لفظ تکنولوژی می داند.

بر اساس تقدیهای هایدگر، در فلسفه دکارت انسان به سوژه (فاعل شناسا) و اشیاء و جهان پیرامون انسان به ابژه (متعلق شناسایی) تقلیل داده شد. در واقع دکارت جهان را به دو قسم کرد که در یک طرف آن انسان یا جوهر روحانی قرار داشت و در طرف دیگر اشیاء یا جوهر مادی. این تقسیم بندی باعث انفصالی میان انسان و اشیاء شد که نه خود دکارت و نه فیلسوفان بعدی توانستند تبیینی قابل پذیرش از چگونگی ارتباط آنها عرضه کنند، زیرا این دو جوهر از دو قسم متفاوت و متباین بودند.

در واقع به نظر هایدگر، دکارت از انسان و جهان تبیینی ارائه داد که به بی جهانی و بی خانمانی انسان منجر شد، زیرا جهان جوهری متفاوت و مغایر با انسان بود.

از سوی دیگر در دوران مدرن انقلابی در معنای لفظ تکنولوژی ایجاد شد. چرا که تکنولوژی ماخوذ از ریشه تخنه یونانی است. تخنه در زبان یونانی باستان در مقابل فوژیس قرار می گیرد. فوژیس نامی برای کل موجودات است. حال هر گونه طریق راهیابی به میان موجودات (فوژیس)، تخنه نامیده می شود.

به عبارت دیگر: «تخنه به نوعی از شناسایی (و دانستن) اطلاق می شد که آدمی را هنگام تولید چیزی، چه ابزار «صنعت» و چه اثر هنری راهنمایی می کند.» (کوکلمانس، ۸)

پس تخنه نوعی دانستن است. و دانستن در تفکر یونانی نوعی کشف حجاب و نامستوری (alethia) موجود است. بدین معنا که موجود را از پوشیدگی در آورده و ظاهر و آشکار می سازد. (هایدگر، منشاء اثر هنری، ۱۶۰)

در زبان یونانی هم تخنه و هم فوژیس به کشف «وجود» اشارت دارند و کارایی و سود انگاری در این اصطلاحات در تفکر یونانیان لحاظ نمی شد. (خاتمی، جهان در اندیشه هایدگر، ۲۹۳)

اما در دوران حاکمیت تکنولوژی بر زندگی انسان، تکنولوژی نه به معنای ریشه لغوی آن نزد یونانیان دوره باستان، بلکه به معنای تولید هر چیزی است که دارای سود و منفعت برای بشر باشد. بر این اساس طبیعت و جهان برای انسان منبعی نامتناهی و دائمی از انرژی تلقی شده که انسان خود را حاکم و مسلط بر آن می داند و طریق بهره کشی انسان از این منبع دائمی، همان تکنولوژی است.

در این میان این طرز تلقی از طبیعت و جهان به عنوان منبع دائمی برای منفعت جویی انسان با آن حیثیت بی خانمانی انسان که متأثر از ثویت دکارتی است مرتبط است. بین انسان و جهان دوگانگی و انفصالی بر قرار شده که به نظر می رسد انسان تنها از طریق استیلا و سلطه بر طبیعت قادر به

در هستی شناسی خود از اثبات وجود اندیشنده (انسان) آغاز می کند و کانت در معرفت شناسی به ذهنیت انسان جایگاه تعیین کننده می بخشد و در اخلاق انسان را غایت و هدف اصلی دانسته و تنها انسان را شایسته این می داند که هیچ گاه وسیله و ابزار برای هیچ هدفی قرار نگیرد.

اما با وجود این انسان محوری و با وجود انزجار اندیشه مدرن از شکنجه ها و قتل های قرون وسطایی، از دل همین تفکر مدرن فجایع انسانی جنگ های جهانی زاینده شد. این وقایع و مخاطرات و هراس های جنگ های سرد پس از آن، که به نوعی جهان را برای اکثریت ابناء بشر، به محلی ناامن مبدل کرد، زمینه پیدایش نگاه انتقادی به اندیشه مدرن غربی را ایجاد کرد. این فجایع مولود نگرش قرون وسطایی نبود بلکه پیامد نگرش مدرن و روشنگری بود و فیلسوفان پست مدرن، از جمله لیوتار روشنگری و مدرنیته را با توجه به همین پیامدها مورد انتقاد قرار دادند: «لیوتار... طرح روشنگری را عامل دید آلوده یک سلسله نابسامانی های اجتماعی و سیاسی قلمداد می کند: از جنگ افزار مدرن، آشوبش و... تا تهدید جنگ هسته ای و بحران شدید زیست محیطی... روایت روشنگری از آزادی ضد خودش را پرورش داده است.» (سلدن ۲۳۱)

همچنین پدیده جنگ سرد بین دو ابرقدرت قرن بیستم و ایجاد مخاطرات و دغدغه هایی که ناظر بر ناامن شدن جهان به مثابه محل زندگی بشر بود در نگاه انتقادی فیلسوفان پست مدرن به مدرنیته بی تاثیر نبود. قدرت طلبی و برتری جویی ابرقدرت های جهان و همچنین تحولات صنعتی و نگرستن به طبیعت همچون منبع و منشاء انرژی و منفعت طلبی از آن در حد توان، موجب پیدایش بحران های زیست محیطی شدیدی شد. از این منظر هم متفکران پست مدرن و هم سنت گرایان، منتقدان اصلی مدرنیته هستند. به عبارت بهتر، توجه به طبیعت و محیط زیست و نقد نگرش به طبیعت به مثابه منبع انرژی و تولید، از ویژگی های مشترک متفکران پست مدرن و اندیشمندان سنت گراست.

ما در اینجا از بین فیلسوفان قرن بیستم، به مارتین هایدگر، فیلسوفی که از بزرگترین منتقدان اندیشه مدرن است و فیلسوفان پست مدرن پس از او بسیار از اندیشه های او متأثر هستند، اشاره کرده و از بین سنت گرایان ذکری از آراء دکتر سید حسین نصر خواهیم داشت.

مارتین هایدگر در نقد تفکر غرب و تکنولوژی مدرن اظهار می کند که تکنولوژی مدرن هم طبیعت و هم انسان را به شکل منبع انرژی برای بهره کشی در خدمت تکنولوژی در آورده است. هایدگر این تبدیل شدن انسان و طبیعت به منبع انرژی را از یک سو مرتبط با اندیشه های دکارت و از سوی دیگر

گذارد: «این صورت جدید (پارادایم مدرن) منجر به علمی یک جانبه و انعطاف ناپذیر گردید که از آن زمان به این سو باقی مانده و تنها به یک مرتبه از واقعیت ملتزم گردیده و راه را بر هرگونه امکان دستیابی به مراتب بالاتر وجود یا سطوح آگاهی بسته است... بنابراین با علمی سر و کار داریم که قطب عینی اش از ترکیب روانی - جسمانی جهان طبیعی محیط بر انسان، و قطب ذهنی اش از تعقل بشری که به نحوی صرفاً انسان گونه تصور می شود و از منبع نور عقل کاملاً جدا شده است فراتر نمی رود.» (نصر، نیاز به علم مقدس، ۱۳۰)

نگاه انتقادی به نگرش مدرن

شاید بتوان در خواستگاه های سنت گرایی و پست مدرنیسم اشتراکی یافت. وقوع جنگ های جهانی در ابتدای قرن بیستم عامل تعیین کننده ای در ایجاد اندیشه های پست مدرن بود. از حیث روانی و اجتماعی هیچ واقعه ای بیش از دو جنگ جهانی بر پیدایش اندیشه های پست مدرن تاثیر نگذاشت. چرا که آرمان مدرنیته محوریت دادن به انسان و به سعادت رساندن (او حداقل در این جهان) بود. در قرون وسطی محور دین و خدا بود و بشر، موجدی ذاتاً گناهکار و آلوده تصور می شد.

طبق نگرشی قرون وسطایی اشتباه و گناه انسان نابخشودنی است و کسی که مرتکب اشتباه و گناه می شود باید مجازات شود. این مجازات دو پیامد دارد. یکی اینکه خود آن فرد پاک می شود و دیگر اینکه جامعه از تاثیر گناه او در امان می ماند.

در تلقی مسیحیت قرون وسطایی وقتی انسان اول؛ آدم ابوالبشر میوه ممنوعه را خورد، مرتکب گناه اولیه شد و از درگاه خداوند مطرد گشت. در این نگرش آدم ابوالبشر نه تنها بخشیده نشد بلکه گناه او از طریق خورش به سایر ابناء بشر منتقل شد و بنابراین همه انسانها در گناه او شریک هستند. مسیح که طبق نگرش مسیحی دارای جوهر الوهی و خدایی است، در برهه ای از تاریخ به شکل انسان ظهور می کند و خود را قربانی می کند تا آن گناه اولیه جبران شود. این نگاه سخت گیرانه نسبت به گناه، متأثر از همین نگرش نسبت به مساله گناه اولیه است. این نگرش در قرون وسطا موجب پدید آمدن دادگاه های تفتیش عقاید و زندانها و شکنجه گاه های مخوف برای مجازات گناهکاران شد. در قرون وسطی انسان ها بخاطر ایده و عقیده شان و عدم اعتقاد به ایده و عقیده مسیحی شکنجه و کشته می شدند. بنابراین در قرون وسطی ایده بر انسان مقدم بود.

مدرنیته مولود نگرشی است که می خواست ایده را کنار زده و انسان را به جای آن بنشانند. بنابراین ما می بینیم که در اندیشه فیلسوفان بزرگ دوران مدرن، انسان محور هستی شناسی و معرفت شناسی و اخلاق و سیاست است. دکارت

بر طرف کردن این فاصله است. در اینجا بحرانی که بشر را تهدید می کند این است که خود انسان نیز به مثابه منبع دائمی انرژی برای بهره کشی تلقی شود. اما سید حسین نصر؛ از جمله متفکران سنت گرا، نیز مدرنیته را از منظر زبان هائی که برای محیط زیست انسان به بار آورده، نقد می کند. از منظر سنت گرایان نصر، جهان طبیعت واجد معنویتی است که نگرش مدرن به آن بی توجه است. طبیعت دارای نظم و هماهنگی و هارمونی است. بین اجزاء طبیعت همبستگی منظمی وجود دارد و هر جزء کارکردی معین و مرتبط با کارکردهای اجزای دیگر دارد. نظم طبیعت فقط محدود به کره خاکی یا منظومه شمسی نیست، بلکه همه عالم وجود را در بر می گیرد و از بزرگترین ستاره ها و سیارات گرفته تا کوچکترین ذرات را شامل می شود: «... نسبتهای اعضای حیوانات و نباتات، ساختار بلورها یا حرکات سیارات، آنگاه که از دیدگاه ریاضیات سنتی یا فیزیکوری مطالعه شوند، از وجود یک هماهنگی حاکم بر کل نظام های گیتی پرده بر می گیرند، چنانکه گویی کل جهان موسیقی ای بوده که در خود جوهر اشیاء تفریر یافته، اشیایی که نه تنها وجودی بر اساس قوانین هماهنگی دارند، بلکه بر اساس آهنگ آن رقص جهانی، حرکت و زندگی می کنند که رقص شیوا نمادی از آن است، نمادی از تجسم آن نیروی پویایی که نمایش جهانی را میسر می سازد.» (نصر، نیاز به علم مقدس، ۲۰۱)

البته نگرش مدرن هم به کلی نافی وجود نظم در جهان نیست، بلکه وجود قوانین مکانیکی و علیت در عالم را می پذیرد ولی نصر این تعبیر از نظم جهان را تقلیلی از آنچه در طبیعت است می داند. او برای نظم و قوانین جهان، اهمیتی معنوی قائل می شود که نگرش مدرن از آن غافل است. اهمیت معنوی جهان ناظر بر منشاء ماوراء طبیعی آن و نسبت داشتن آن با مراتب بالاتر هستی است: «قوانین طبیعت چیزی نیستند مگر قوانین خداوند برای عالم مخلوقاتش، و به تعبیر اسلامی، شریعت هر نظام وجودی، یا به تعبیر غیرتوحیدی کیش بودا، قوانین طبیعت دارماهای (dharma) اشیا هستند.» (نصر، معرفت و معنویت، ۲۰۱) نگرش سنتی به جهان یا به تعبیر دیگر معرفت به جهان با رویکرد سنتی و معرفت دینی و تعلیمات ادیان پیرامون جهان و طبیعت متوجه این حیث قدسی جهان است: «تعلیمات اساسی ادیان که هم پستر دین هستند و هم مقصود آن، به گونه ای مشتمل بر دیدگاه شهودی اند؛ این دیدگاه معرفت را نهایتاً چیزی می داند که متصل به عقل الهی است و منشاء تمامی قدسی ها، نگاهی گذرا به سنت های زنده و گوناگون بشر صحت این عبارت را اثبات می کند.» (نصر، معرفت و امر قدسی، ۱۰)

اما به عقیده نصر، نگرش مدرن، در توجه به جهان، از این حیث قدسی عزل نظر کرده و آن

را نادیده گرفته است. از دوره رنسانس معرفت رفته رفته به شکل تقدس زدایی شده و سکولار درآمد. از آنجا که در نگرش جدید، عوالم بالاتر هستی حذف می شوند و جهان به طبیعت مادی فروکاسته می شود، نگاه به جهان از منظر بالاتر از منظر طبیعی، غیر ممکن است و بنابراین علم کلی به جهان نیز ناممکن می گردد و علم و معرفت به علم و معرفت جزئی تقلیل می یابد (رک: نصر، معرفت و امر قدسی، ۳۱)

در این رابطه توجه به تاملات دکارت بسیار حائز اهمیت است. دکارت «من» را در مرکز تامل فلسفی خود قرار داد. در واقع او ذهن را بر عین یا به عبارت دیگر فاعل شناسا را بر متعلق شناسایی مقدم کرد. اما ذهن یا «من» دکارتی، من خدایی نبود، بلکه من فارق از هر چیز بود. دکارت با اثبات اندیشه، به اثبات اندیشیده پرداخت، و نه به اثبات هستی. او با این کار باعث شد که پس از او مسائل فلسفه به معرفت شناسی تقلیل یابد و هستی شناسی از فلسفه حذف شود: «دکارت اندیشیدن من فردی را مرکز حقیقت و معیار هر معرفتی ساخت و فلسفه را به سوی راسیونالیسم محض سوق داد و اصلی ترین موضوع فلسفه اروپایی را که تا آن زمان هستی شناسی بود به معرفت شناسی بدل ساخت. از آن زمان ... موضوع شناخت به حوزه عقل جزئی محصور شد و از عقل کلی و وحی جدا شد...» (نصر، معرفت و امر قدسی، ۴۷)

بنابراین تقدس زدایی از معرفت به موازات تقدس زدایی از جهان و طبیعت پدیدار می شود و پیامد چنین چیزی جز این نیست که انسان از ابتدای دوران مدرن تا به امروز، هر روز بیش از پیش برای افزودن به قدرت خود در پی پیچیدگی و تجاوز بر طبیعت برمی آید. تکنولوژی مولود چنین نگرشی است. تکنولوژی مدرن زاییده خواست انسان بر تفوق و پیروزی بر طبیعت است. دکتر نصر تکنولوژی مدرن را از همین منظر، یعنی ریشه های آن نقد می کند. به نظر او مهار تکنولوژی و محدودیت قائل شدن برای آن، به خاطر مخاطرات احتمالی، کفایت نمی کند، بلکه تکنولوژی را از درون و ریشه ها باید مورد سنجش و نقد قرار داد: «فناوری جدید، پیامد دیدگاه خاصی نسبت به طبیعت و نسبت به انسان است. همین که ما دیدگاهمان را نسبت به چیستی طبیعت تغییر دادیم و به مفهوم سنتی انسان و طبیعت همچون امور مقدس پشت کردیم همه چیز شروع به دگرگونی کرد.» (نصر، در جست و جوی امر قدسی، ۲۷۹)

تکنولوژی مولود نگرش جدید به انسان و طبیعت است. در نقد تکنولوژی باید این نگرش جدید مورد نقد قرار گیرد.

بنابراین برای نجات طبیعت می باید به نگرش سنتی به انسان و طبیعت بازگشت. با چنین نگرشی مسائل و مشکلاتی که تکنولوژی برای محیط زیست

ما به بار آورده مرتفع خواهد شد. وقتی بدانیم طبیعت با وجود و هویت ما در ارتباط است، آن را محترم خواهیم شمرد و مرتب به فکر تجاوز بیشتر و لطمه زدن به آن در جهت افزایش قدرت خود نخواهیم بود.

جمع بندی

ارجاع به سنت نزد متفکران پست مدرن منبث از کثرت گرایی و نقد مطلق انگاری و یک جانبه نگری نگرش مدرن است در حالی که سنت نزد سنت گرایان تنها راه نجات و بازگشت از انحرافی است که توسط نگرش مدرن در تاریخ بشریت اتفاق افتاده است.

از سوی دیگر نقد سنت گرایان به تکنولوژی دوران مدرن با نقد متفکران پست مدرن به تکنولوژی و نگرش مدرن قابل مقایسه است. هر دو بر بی خانمانی انسان در دوران مدرن که مولود تاملات دکارت است تاکید دارند. نگرش دکارتی انسان را با طبیعت بیگانه کرد و بر همین اساس انسان در پی تجاوز و لطمه زدن به طبیعت در جهت افزایش قدرت خود برآمد. اما آنچه سنت گرایان را در اینجا از متفکران پست مدرن جدا می کند تاکید بر قداست طبیعت با توجه به هستی شناسی آنها است که ناظر بر ذومراتب بودن جهان است.

منابع:

خاتمی، محمود، جهان در اندیشه هیدگر، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، اول، ۱۳۷۹

سلدن، رامان و ویدسون، پیتر «راهنمای نظریه ادبی معاصر»، عباس مخبر، طرح نو، دوم، ۱۳۷۷

عدنان، اصطلان، پلورالیسم دینی، انشاء الله رحمتی، نقش جهان، اول، ۱۳۸۵

کوکلمانس، یوزف، هیدگر و هنر، محمد جواد صافیان، نشر پرش، اول، ۱۳۸۲

کهن، لارنس، «متن هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم»، عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چهارم ۱۳۸۴

لیوتار، ژان فرانسوا، وضعیت پست مدرن، حسینعلی نوروزی، گام نو، چاپ سوم، ۱۳۸۴

نصر، سید حسین، «معرفت و معنویت»، انشاء الله رحمتی، سهروردی، اول، ۱۳۸۰

نصر، سید حسین، «نیاز به علم مقدس»، حسن میاندراری، طه، دوم، بهار ۱۳۸۲

نصر، سید حسین، «معرفت و امر قدسی»، فرزاد حاجی میرزایی، فرزاد، اول، ۱۳۸۰

نصر، سید حسین، «در جست و جوی امر قدسی»، جهاننگلو، تر جمه مصطفی شهرآیینی، نشر نی، اول، ۱۳۸۵

هایدگر، مارتین، «منشاء اثر هنری» در «شعر، زبان و اندیشه رهایی»، عباس منوچهری، مولی، اول، ۱۳۸۱.